

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره سیزدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۴

دکتر عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل، زابل، ایران)

بررسی اسباب پیدایش مناظرات میان ابوبکر خوارزمی

و بدیع‌الزمان همدانی

چکیده

یکی از پدیده‌های ادبی قرن چهارم، مناظرات ادبی است که میان ادبای بزرگ آن دوران برپا می‌شد و مناظرات خوارزمی (۳۲۳-۳۸۳ق) و بدیع‌الزمان (۳۵۸-۳۹۸هـ) از مشهورترین آن‌ها به شمار می‌آید. خوارزمی که ادیب پرآوازه نیشابور بود مورد حسادت جمعی از علما و بزرگان آن عصر قرار گرفت و آنان با توطئه‌چینی، بدیع‌الزمان را تطمیع کرده و از این طریق به صف‌آرایی ادبی در مقابل خوارزمی پرداختند. پژوهش حاضر در تلاش است تا با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به شعر این دو ادیب و همچنین روایات مورخانی که شاهد این ماجرا بودند، عوامل بروز مناظرات میان آن دو را تبیین نماید. نتایج اولیه حاکی از آن است که در پیدایش این مناظرات زمینه‌های ذاتی، مذهبی، علمی و سیاسی نقش به‌سزائی داشته، به گونه‌ای که تقابل روحیات متناقض اخلاقی و شخصیتی دو طرف مناظره باعث پیدایش زمینه ذاتی گردید و همچنین اختلاف مذهب آن دو در پیدایش و استمرار مناظره تأثیرگذار بود. تلاش برای دستیابی به جایگاه علمی والا از جانب رقیب، زمینه علمی این مناظرات را فراهم آورد و درگیری خوارزمی با سیاست‌مداران و رجال برجسته و همچنین حسادت آن‌ها نسبت به وی، بر این دسیسه‌چینی افزود که نتیجه آن شکست خوارزمی در برابر بدیع‌الزمان بود.

کلیدواژه‌ها: نیشابور، مناظرات، ابوبکر خوارزمی، بدیع‌الزمان همدانی.

۱. مقدمه

در عصر عباسی شعر و شاعری و ملاحی به اوج رسید و شعر تبدیل به وسیله‌ای برای مدح و ستایش دیگران گشت (الضیف، ۱۴۲۷: ۵۶۵). سلاطین این سلسله گروهی از شعرای

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱

پست الکترونیکی: arabighalam@yahoo.com

مدیحه‌سرایی متملق را به دور خویش جمع می‌کردند و به کمک آنان دستگاهی شکوه‌مند و وسیع و پرخرج را برای تبلیغات سیاسی‌شان برپای می‌کردند (العبادی، ۲۰۰۶: ۱۳) و با دادن صلوات گران‌قدر و ریخت‌وپاش‌هایی که از غنائم جنگی خود به دست آورده بودند از طریق شعر به موجه نمودن سلطنت خویش و کوبیدن مخالفانشان می‌پرداختند (الضیف، ۱۴۲۷: ۵۶۶). ضعف نفس و پول‌دوستی شاعران مداح سبب شد تا رقابت‌های آنان در دربار فزونی یابد (نیکلسون، ۱۳۸۰: ۳۰۳) و حسادت‌ها و نیازهای مبرمشان به عطایا آنان را وامی‌داشت تا با شعر خویش از بیان مضامین گوناگون در جهت مدح و یا هجو افراد، استفاده‌های بسیار نمایند (زرکوب، ۱۳۸۳: ۸۲) و با نظریه‌پردازی‌های خویش مناظرات ادبی به وجود آورند. نمونه‌ای از آن، مناظراتی است که میان خوارزمی (۳۲۳-۳۸۳هـ.ق) و بدیع‌الزمان (۳۵۸-۳۹۸هـ.ق) روی داد. یک طرف این مناظره خوارزمی قرار داشت که یکی از نویسندگان مشهور قرن چهارم و از جمله شعرای چیره‌دست و شیرین‌سخن آن دوران بود (السمعانی، ۱۳۸۵: ۲۱۳/۵) و در جانب دیگر بدیع‌الزمان را مشاهده می‌کنیم که جوانی مغرور و جویای نام و تشنه دستیابی به جایگاه‌های علمی والا بود (عبود، ۱۹۵۴: ۱۱).

در دورانی که خوارزمی می‌زیست حکمرانان سامانی به دلیل حسن هم‌جواری با آل‌بویه نسبت به شیعیان برخوردی مسالمت‌آمیز داشتند و با فعالیت‌های مذهبی آنان مخالفت نمی‌نمودند و به آنان آزادی عمل بیشتری می‌دادند (فروزانی، ۱۳۸۱: ۲۳). در چنین شرایطی خوارزمی، این شاعر شیعی و معتقد و راسخ در ابراز عقاید دینی‌اش، توانسته بود به وسیله استعداد شگرف و قدرت کلام و علم عمیق خویش در بحث‌ها و مجادلات عقیدتی بر رقیبان خویش پیروز گردد و یکه‌تاز میدان گردد و با بی‌باکی هرچه تمام بر عقاید دیگران بتازد (التعالی، ۱۳۷۷: ۲۰۷/۴). صراحت لهجه وی در ابراز عقایدش، سبب تحریک و پریشانی عده زیادی از علما و سیاست‌مداران گشت. آنان که برای نجات یافتن از تیغ زبان خوارزمی مترصد فرصتی بودند تا او را در هم کوبند و به خاک مالند، با پیدا کردن جوانی سرزنده و فعال و تیزهوش مانند بدیع‌الزمان جانی تازه یافتند و در پی آن شدند تا زخم‌هایی را که خوارزمی بر روح و روان آنان به وجود آورده بود، التیام بخشند؛ لذا این جوان جویای نام را ملعبه دست

خویش قرار دادند و با برنامه‌ریزی دقیق او را به جان خوارزمی انداختند. با پیروزی ناجوانمردانه بدیع‌الزمان بر خوارزمی که بیشتر به پیروزی فحش و جدل و دشنام شبیه بود، خوارزمی برای همیشه زبان در کام کشید و خانه‌نشین شد و پس از مدت زمانی چهره در نقاب خاک فرو کشید (همان: ۲۰۹/۴). بدین ترتیب حادثه ادبی تلخی در صفحات تاریخ ادبیات عرب ثبت گردید و سبب شد تا امروز ما برای بررسی و کنکاش در زوایا و حواشی آن به نتایج جدیدی درباره علم و ادب و سیاست در آن دوران برسیم.

پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به روایات متعدد از مناظرات این دو ادیب در تلاش است تا به این پرسش پاسخ دهد که چرا باید ادیبی نام‌آور همچون خوارزمی که نقطه عطف بسیاری از دانش‌دوستان بود به سرعت از میدان کنار انداخته شود و مهر سکوت بر دهان وی زده شود؟ نتایج اولیه نشان از آن دارد که هرگاه شخصی هر چند ارزشمند و حیاتی، بر بزرگان حکومت وقت بشورد و زبان در هجو مبانی اعتقادی مذهب غالب بگشاید و همچون اسبی چموش و افسارگسیخته هرگز عنان به سیاست‌مداران و ولی‌نعمتان آن‌ها ندهد، عاقبتی جز سکوت اجباری و چهره در نقاب خاک کشیدن ندارد، چرا که بی شک «رُبَّ رَأْسٍ حَصِيدٍ لِسَانٍ».

باید اشاره کرد که کشف زوایا و دلایل پنهان مهر خاموشی نهادن بر دهان ادیبانی بزرگ همچون خوارزمی توسط مخالفین آن‌ها، خود مؤید ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع پژوهشی می‌باشد و این در حالی است که جامعه علمی و ادبی آن روزگار نیازی بسیار مبرم به این ادیب داشته و پس از مرگ وی خلأ او را به خوبی احساس می‌کردند. از این رو باید عوامل پیدایش مناظرات میان وی و همدانی کشف گردد تا صفحه‌ای مبهم از دفتر گسترده تاریخ ادبیات، اندکی روشن گردد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره شعر و نثر خوارزمی و بدیع‌الزمان صورت پذیرفته است که موضوع آن‌ها با موضوع تحقیق پیش‌رو متفاوت است، و همچنین آثار تاریخی

متعددی همچون «معجم الأدباء» (۱۳۵۷ق)، «یتیمه الدهر» (۱۳۷۷ق)، «الوافی بالوفیات» (۱۴۱۱ق) و غیره داستان مناظرات خوارزمی و بدیع‌الزمان را روایت کرده‌اند؛ اما هیچ یک از این آثار به بررسی علل و عوامل پیدایش این مناظرات نپرداخته‌اند. تنها اثری که بخش‌هایی از این مناظرات را مورد واکاوی قرار داده «جاحظ نیشابور» (۱۳۸۲ش) اثر محمد باقر حسینی است که نویسنده در این کتاب در ضمن تحلیل و توضیح آثار ادیب برجسته نیشابور، ثعالبی، به برخی از اتفاقات ادبی آن دوران نیز اشاره نموده است که مناظرات خوارزمی و بدیع‌الزمان از جمله آن‌ها می‌باشد. شیوه کار نویسنده در این کتاب و همچنین گذار سریع از موضوع مناظرات، از نقاط برجسته تفاوت آن با پژوهش حاضر می‌باشد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. محیط سیاسی و ادبی عصر خوارزمی

دوره‌ای که خوارزمی در آن می‌زیست دورانی است که در حقیقت باید آن را عهد درخشش ایران و شکوه و جلال امارت‌های ایرانی و ظهور علما و شعرای بزرگ و تألیف و تدوین کتب دانست (طبری، ۱۹۶۶: ۳۹/۸). این دوران همچنین، عهد ضعف دستگاه حکومت عباسی و غلبه غیرعرب‌ها بر آن است (الجاحظ، ۱۹۶۴: ۲۳) که همین مسأله سیاسی، تبعات اجتماعی و فرهنگی بارزی داشته است. بعد از اینکه دولت عباسی اندک اندک رو به ضعف گرایید، ارکان امپراطوری بزرگ عربی رو به افول نهاد، هیبت خلافت فرو کاست و قدرت مرکزی توان تسلط بر بلاد تابعه را از دست داد (أبوالفداء، ۱۹۵۶: ۷۳/۶؛ الرازی، ۲۰۰۱: ۲۷۵/۵-۲۸۲). در این روزگار قلمرو پهناور خلافت میان فرمانروایانی که از نظر فرهنگی و خاستگاه و نگرش اجتماعی آشکارا ناهمگون بودند و شاید وجه اشتراکشان کوشش برای رهایی از سلطه خلافت بود تقسیم شده بود.

ظهور این دولت‌ها به ترقی ادب و فرهنگ و صنایع اسلامی کمک بسیار نمود، به طوری که هر پایتختی جداگانه قبله اهل علم و ادب و هنر گردید. این دوره در میان انبوه پژوهش‌های تاریخی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. این اهمیت از یک سو زاینده فروپاشی وحدت و سلطه سیاسی سازمان خلافت بود که در پی اوج‌گیری جنبش‌های استقلال‌خواهانه

پدیدار شد (طبری، ۱۹۶۶: ۴۰/۸) و از سوی دیگر ناشی از تحولاتی بود که از خصلت کم‌وبیش واقع‌بینانه رهبران آن سرچشمه می‌گرفت و از گرایش‌های ملی‌ایشان و شرایط اقلیمی و روح سیطره‌جویی این فرمانروایان نو رسیده یا بنیادگذاران رسوم نوین در سرزمین‌های خلافت شرقی اثر می‌پذیرفت (فقیهی، ۱۳۶۵: ۱۴).

از مهمترین سرزمین‌هایی که تحت سلطه یکی از قدرتمندترین حکومت‌های آن روزگار بود، نیشابور است که سامانیان در فاصله سال‌های ۲۷۹ تا ۳۸۹ هـ.ق بر آن حکمرانی می‌کردند (ابن الأثیر، ۱۴۰۷: ۲۵۳/۶). اهمیت این سرزمین از لحاظ سیاسی زاینده هم‌جواری آن با مراکز تحت سلطه آل بویه است و از میان مذاهب اسلامی رایج در آن‌جا، مذهب سنت و جماعت بیشترین پیروان را داشت (فروزانی، ۱۳۸۱: ۱۷۲-۱۷۴). این بدان معنا نیست که شیعیان در آن‌جا بهایی نداشته باشند بلکه گاه افرادی چون خوارزمی علوی مذهب (الصفدی، ۱۴۱۱: ۱۹۵) با وجود تعصب شدید به تشیع، از جمله بزرگان آن‌جا محسوب می‌شد و اهالی نیشابور نیز از مجالس درس او بهره فراوان می‌بردند. در آن دوران نیشابور از نظر علمی و فرهنگی در مرتبه‌ای بسیار بالا قرار داشت و همواره دربار ادبای آن‌جا، قبله آمال دانش‌دوستان قرار می‌گرفت (الحموی، ۱۹۰۶: ۲۵۳/۲). این امر باعث رشد و پیشرفت ادبا و داغ شدن بازار رقابت میان آن‌ها شد. از این رو برگزاری زنده و مستقیم مناظرات ادبی در حضور جمعی از بزرگان و اندیشمندان، مجال بخت‌آزمایی و کنار زدن رقیبان را فراهم می‌آورد که در این‌جا به جوانب نهفته یکی از این مناظرات یعنی مناظرات خوارزمی و همدانی می‌پردازیم.

۲-۳. زمینه‌های مؤثر در پیدایش مناظرات

در نیشابور آن دوران، محافل ادبی پربراری برپا می‌شد و در آن ادیبان و دانشمندان دست‌مایه خویش را به رُخ رقیب می‌کشیدند، از این رو مناظراتی در اطراف و اکناف برگزار می‌شد که برخی از آن‌ها همانند مناظراتی که صاحب بن عباد در دربارش برپا می‌کرد، بسیار شهرت پیدا کرد. او که ادیبی توانا و جامع علمای سنی و شیعه بود مجالسی ترتیب می‌داد و در آن اهل علم را به مناظره فرا می‌خواند (بهمنیار، ۱۳۴۴: ۱۱۹). مناظرات خوارزمی و بدیع‌الزمان نیز از دیگر مناظراتی بود که شهره آفاق گشت.

می دانیم هر مناظره ادبی زاینده سلسله عواملی است که دست به دست هم داده و بر فراز و نشیب هر یک از شرکت کنندگان در آن تأثیر می گذارد. زمانی که طرفین مناظره از لحاظ شرایط روحی-روانی و اعتقادات مذهبی و گرایش های سیاسی، درست در دو نقطه کاملاً مخالف در کنار هم صحنه آرایبی کنند، مناظرات شدت می گیرد به طوری که این امر بر جذابیت مناظره آن ها می افزاید. خوارزمی و بدیع الزمان که تقریباً این چنین شرایطی را دارا بودند، همچون دو لبه قیچی در برابر هم قرار گرفتند و آتش این مناظرات را شعله ور ساختند که در این میان بدیع الزمان هیزم بیشتری برای اشتعال آن فراهم آورد. خوارزمی که فاضل و دانشمندی والا گهر بود، قبله آمال ادیبان گشته بود (التوحیدی، ۱۹۶۵: ۱۰۸) و با آن ها روابط نزدیکی داشت، از دیگر سو با اهل سیاست نیز روابطی تنگاتنگ داشت که این روابط بیش از پیش باعث اقامت طولانی مدت او در نیشابور گشت. ولی پس از مدتی حادثه ای در زندگی او رخ داد که سبب شد این یگانه تازی او رو به افول نهد و سخنوری اش به سکوت مبدل گردد و این امر در سال ۳۸۲ هـ ق اتفاق افتاد، زمانی که بدیع الزمان وارد نیشابور شد و با خوارزمی مباحثاتی انجام داد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۵۷/۴-۲۵۸). اکنون به عوامل پیدایش این مناظرات می پردازیم و آن ها را به چهار عامل ذاتی، مذهبی، علمی و سیاسی طبقه بندی می کنیم.

۳-۲-۱. زمینه ذاتی

با نگاهی کلی به اوضاع اجتماعی نیشابور در قرن چهارم می توان دریافت که در شهری چون نیشابور که از یک سو یکی از مراکز با شکوه علم و ادب آن روز جهان اسلام و از دیگر سو مطمع نظر سیاستمداران منفعت طلب به شمار می آمد (ابن هشام، ۱۹۷۱: ۲۰۶) و قبله آمال بسیاری از طالبان دین و دنیا بود و گروه های بی شماری از آنان با فرهنگ های گوناگون را به جانب خود کشانید، برخورد عقاید، سلیقه ها، آداب، رسوم و سنت ها و در یک نگاه ظهور و بروز پدیده های ناپسند و ناهنجاری های اجتماعی بیش از دیگر سرزمین ها باشد به طوری که برخی از ناقدان آن جا را بسیار آلوده و پر گناه توصیف کردند (اشپولر، ۱۳۷۷: ۱۹۶/۱). ظهور بی بندوباری های اخلاقی همچون فحش، دشنام، توهین و پر خاشگری در میان مردم و حتی اهل علم و ادب، از جمله این پدیده های ناپسند بود که «تنگناهای اقتصادی ناشی از درگیری های

متعدد سیاسی و منازعات جناحی از یک طرف و حوادث غیرمترقبه طبیعی، چون زلزله، قحطی و خشکسالی از طرف دیگر بدان دامن می‌زد و آن را شدت می‌بخشید» (حسینی، ۱۳۸۲: ۲۴). بدین جهت است که علما هر یک به نوبه خود از اوضاع حاکم بر جامعه ناخرسند بودند و این مسائل بر عاطفه فردی و احساسات و عواطف آنان اثر مستقیم می‌گذاشت، بنابراین با هر ابزاری که می‌توانستند در پی اصلاح اوضاع نابسامان اجتماعی بودند. خوارزمی نیز که خود این ناهمگونی‌ها را به چشم سر می‌دید از وجود چنین وضعیتی منزجر می‌شد و این انزجار، در شخصیت و اوضاع روحی او اثرات نامطلوبی می‌گذاشت و سبب می‌شد زبانش رو به سوی تلخی داشته باشد و در بیان کاستی‌ها و کجی‌ها از صراحت لهجه برخوردار گردد و به تلخی از آن‌ها یاد کند، پیروان آن‌ها را هجو کند و به باد دشنام بگیرد. به عنوان مثال در ابیات زیر فقیهی را هجو می‌کند که راه نادرست در پیش گرفته و آن را به فرزند خود نیز تعلیم می‌دهد، شاعر با تماشای این وضع آن فقیه را به همراه فرزندش حواله دوزخ می‌کند (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۳۱/۴):

مُجِبِّرٌ صَيَّرَ أَبْتِنَهُ نَاصِيَةً مُجِيرًا مِثْلَهُ وَ تَلَكَّ عَجِيْبَةً
لَيْسَ يَرْضَى أَنْ يَدْخُلَ النَّارَ فُرْدًا سَاعَهُ الْحَشْرِ أَوْ يَمُودَ حَبِيْبَةً

«او معتقد به جبر است و فرزندش را همچون خود، رافضی و معتقد به جبر گردانیده است. دوست ندارد که در روز حشر به تنهایی وارد دوزخ شود، بنابراین دوست خود را (فرزندش) به همراه خود (به دوزخ) می‌برد». گاه این صراحت لهجه و زبان تند وی باعث می‌شود تا اطرافیان او نسبت به وی عکس‌العمل نشان دهند. مثلاً ابوبکر بستی هنگامی که خوارزمی با ابیاتی چند متعرض او شده بود به وی چنین پاسخ می‌دهد (همان: ۲۴۳/۴):

وَ عَاوٍ عَوَى مِنْ أَهْلِ خَوَارِزْمٍ حَيْفَهُ كَذَا الْكَلْبُ عِنْدَ الْحَوْفِ مُجْتَهِدًا يَعْوِي
تُعَاطِمُ فِعْلِي أَهْلُ وُدِّي بِأَنْ رَأَوْا سَكُوتِي وَ هَجْرِي هَجْوٌ مَنْ دَأْبُهُ هَجْوِي
فَقُلْتُ: أَسْكُتُوا فَالْهَجْوُ بَجْوٌ وَ إِنِّي حَلَفْتُ بِأَنْ لَا أَعْسِلَ النَّجْوُ بِالنَّجْوِ

«چه بسا فردی از اهالی خوارزم که از ترس فریاد می‌کشد، همان‌طور که سگ نیز، در هنگام ترس، به شدت پارس می‌کند. دوستانم، هنگامی که سکوت و ترک هجو و ناسزا را در برابر

کسی که بر سیل عادت، مرا هجو می‌کند مشاهده کردند، برایشان سنگین و ناگوار آمد. من گفتم: خاموش باشید، که هجو چون نجاست است و من سوگند خوردم که نجاست را با نجاست زایل نسازم». با دقت در این ابیات بُستی می‌توان دریافت که شاعر تا چه اندازه از زبان خوارزمی به تنگ آمده که او را آشکارا به سگ تشبیه می‌کند. خوارزمی نسبت به اکثر افراد حتی سیاستمداران بی‌پرده سخن می‌گفت و این زخم زبان‌ها و هجوگویی‌های وی برایش خطراتی را به دنبال آورد که بعدها به خانه‌نشین کردن و از میدان به در کردن او منتهی شد.

در اواخر عمر خوارزمی مسئله‌ای تازه برای او رخ می‌دهد، جوانی تازه‌کار که خود را در ظاهر مشتاق دیدار او می‌داند بسیار اصرار دارد تا در کنار خانه استاد اقامت گزیند و از جانب او کسب فیض نماید و گاه با وی نامه‌نگاری می‌کند و نامه‌اش را با انواع عتاب و سرزنش زینت می‌دهد (الحموی، ۱۳۵۷: ۱۸۶/۱-۱۸۷). خوارزمی که از نیت خودخواهانه او باخبر است باید که با زبانی بسیار تند و صریح جواب او را بدهد و مانع از سوءاستفاده‌های احتمالی او گردد؛ ولی اینچنین نمی‌کند و با او با احترام سخن می‌گوید. وی از سخنان بدیع‌الزمان استقبال می‌کند و آنچه را که بدیع‌الزمان از آن گلایه داشت شرح می‌دهد و بیان می‌کند که او از بدیع‌الزمان ناراضی نیست و با او بدرفتاری نکرد؛ بلکه در برابر او عرض ادب کرد و به پاخواست و جواب سلام او را داد و حق او را به جای آورد (همان: ۱۸۸-۱۹۰):

أَمَّا مَا شَكَاهُ سَيِّدِي مِنْ مُضَايِقَتِي إِيَّاهُ رَغِمَ فِي الْقِيَامِ، وَ تَكَلُّفِي لِرَدِّ السَّلَامِ، فَقَدْ وَفَّقْتُهُ حَقَّهُ كَلَاماً وَسَلَاماً وَقِيَاماً عَلَى قَدْرِ مَا قَدَّرْتُ عَلَيْهِ وَوَصَلْتُ إِلَيْهِ وَمَ أَرْفَعُ عَلَيْهِ غَيْرَ السَّيِّدِ أَبِي الْقَاسِمِ، وَمَا كُنْتُ لِأَرْفَعُ أَحَداً عَلَى مَنْ أَبُوهُ الرَّسُولُ، وَ أُمُّهُ الْبُتُولُ، وَ شَاهِدَاهُ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ..... وَ إِنَّمَا يَشْتَغِلُ بِالْجُلِّ مَنْ لَا يَعْرِفُ قِيَمَةَ الْحَيْثِلِ، وَ نَحْنُ بِحَمْدِ اللَّهِ نَعْرِفُ الْحَيْثِلَ عَارِيَةً مِنْ جَلَالِهَا، وَ نَعْرِفُ الرَّجَالَ بِأَقْوَالِهَا، لَا بِأَلْسِنَتِهَا وَ أَحْوَالِهَا..... وَ اللَّهُ يَعْلَمُ نِيَّتِي لِلْأَخْزَارِ عَامَّةً، وَ لِسَيِّدِي مِنْ بَيْنِهِمْ خَاصَّةً، فَإِنْ أَعَانَنِي عَلَى مُرَادِي لَهُ، وَ نِيَّتِي فِيهِ بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ بَلَّغْتُ لَهُ مَا فِي الْمَنِيَّةِ، وَ جَاوَزْتُ مَسَافَةَ الْقُدْرَةِ، وَ إِنْ قَطَعَ عَلَى طَرِيقِ عَزْمِي بِالْمُعَارَضَةِ وَ سُوءِ الْمُؤَاخَذَةِ، صَرَفْتُ عَنَانِي عَنِ طَرِيقِ الْأَخْتِيَارِ، يَبِيدُ الْأَضْطِرَارِ

إِذْ لَمْ تُكَدِّرْ كَانَ صَفْوَاً عَدِيْبِهَا

فَمَا النَّفْسُ إِلَّا نُطْفَهُ بِقَرَارِهِ

«اما در مورد گله‌های سرورم و رئیس‌م در مورد عدم قیام من (در برابر او) و تظاهر در جواب سلام به او که سبب دلتنگی او شده بود، (باید بگویم که) من کاملاً حق او را از جهت

سخن و سلام و برپاخاستن (عرض ادب)، به اندازه توانایی ام، ادا کردم و کسی را برتر از او نشمردم مگر سید ابوالقاسم را و من چنین قصدی هم نداشتم که کسی را بر او که پدرش رسول خدا (ص) و مادرش فاطمه بتول (س) و گواهانش تورات و انجیل است، ترجیح دهم. و کسی که ارزش اسب را نداند به پالان مشغول می‌شود (کارهای کوچک نسیب او می‌شود) و به شکر خداوند آن اسب را در حالی که از جلال عاری است، می‌شناسیم و مردم را با سخنانشان در می‌یابیم نه با ابزار و احوال آن‌ها. و خداوند به نیت من در مورد همه بزرگان و آزادگان، به خصوص سرورم، آگاه است. پس اگر خداوند مرا بر خواسته‌ام و نیت نیک من در خوش‌عشرتی پیروز گرداند، آرزوهایم را به (اطلاع) او خواهم رسانید و با آن فاصله مقام و منزلت را از میان برخواهم داشت (گله‌ها را رفع خواهم کرد) و اگر راهم را بستند و عزم و اراده‌ام را به جانب درگیری و اختلافات سوء بیندند، لجامم را از مسیر اختیار، به ناچار برخواهم گردانید. نفس آدمی نطفه‌ای است در تاریکی (جنین)؛ آبخور آن زمانی زلال است که (آدمی) آن را تیره نگرداند».

و اینچنین بود که پس از آن نامه‌هایی میان آن دو ردوبدل شد که از جانب بدیع‌الزمان آغشته به عتاب و سرزنش بود و از جانب خوارزمی مشحون از پاسخ‌هایی ادیبانه و رندانه با ظاهر کردن اهداف حقیقی بدیع‌الزمان برای دیدار با او. با بررسی چند نامه خوارزمی به بدیع‌الزمان این سؤال مطرح می‌شود که چرا وی با زبان صریح خود بدیع‌الزمان را هجو نکرد و در عوض جانب ادب را رعایت کرد؟ خوارزمی شخصی بسیار زیرک بود و چون از اهداف شوم پشت پرده با خبر بود و از غرض‌ورزی دشمنان خود به خوبی آگاهی داشت، هیچ‌گاه پرده عفت ندرید و آن جوان را به مبارزه‌طلبی دعوت نکرد و تنها در برابر او که اصرار داشت تا با این نیرنگ‌ها خود را به او نزدیک کند و از روی فرصت مبارزه را شروع کند بسیار با متانت برخورد کرد.

لازم به ذکر است که خوارزمی دارای شخصیتی یک دنده و لجباز است و برای رسیدن به خواسته‌هایش و همچنین اثبات گفته‌هایش اصرار و پافشاری می‌کرد (ابن‌خلکان، ۱۳۹۷: ۴/۴۰۰). جلوه‌هایی از این بخش از شخصیت او را در مضمون نامه‌هایی که در رد درخواست‌های

بدیع الزمان بود و پیش از این بدان اشاره شد می‌توان یافت. خوارزمی گاه برای رسیدن به هدف خود همچون کسب مال از دربار والیان چنان پافشاری می‌کرد تا جایی که اگر به هدفش دست نمی‌یافت و چیزی عایدش نمی‌شد نارضایتی خویش را به شیوه سرزنش و یا هجو و تمسخر ابراز می‌کرد. این ویژگی او به هنگام ناامیدشدن وی در کسب مال از دربار وزیر ابوعلی بلعمی قابل فهم است (الثعالبی: ۲۰۴/۴):

إِنَّ ذَا الْبُلْعَمِيِّ وَالْعَيْنُ عَيْنٌ وَ هُوَ عَاژٌ عَلَى الزَّمَانِ وَ شَيْئٌ
إِنْ يَكُنْ جَاهِلًا بِحَقِّي حُنَيْنٌ فَهُوَ الْهَيْفُ وَالزَّمَانُ حُنَيْنٌ

«این بلعمی است که عین آن غین گشته است (بلعمی بلغمی: آب دهان و بینی) و عار و ننگی است بر این روزگار. اگر او از نعلین حنین آگاهی ندارد، پس بداند که او نعل است (بی‌ارزش است) و این زمانه، چون حنین است (از او بهره‌ای نبرده است)». این لجبازی و اصرار او با دیگران به خصوص با بزرگان حکومت روز به روز بر تعداد دشمنان او می‌افزود و در مقابل، آن‌ها نیز برای ساکت کردن او با یکدیگر متحد می‌شدند و از هیچ کوششی در این راه دریغ نمی‌کردند. خوارزمی از همان اوان جوانی تا به هنگام پیری و فرتوتی بسیار سختی کشیده بود. مصیبت‌های زندگی او که مرگ پدر نیز یکی از آن‌ها بود (الخوارزمی، ۱۳۱۲: ۱۱۳) و سختی‌های سفر که از آغاز نوجوانی با او همراه بود (السیوطی، ۱۹۶۴: ۱۲۵/۱) و حرص و طمع بسیار او در کسب مال (الشافعی، ۱۹۵۴: ۱۳۰) و همچنین برخورد وی با ناهنجاری‌های اجتماعی در جوامع مختلف (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۳۱/۴) و از همه مهم‌تر نرسیدن به مقصود مورد نظر در زندگیش که به خاطر آن مسافت‌های طولانی را پیموده بود، از او شخصی پرخاشگر ساخته بود به طوری که در برابر هرگونه ناملازمات از خود عکس‌العمل‌های شدید نشان داد، به گونه‌ای که جلوه‌هایی از تأثیرات این ناملازمات به شکل هجو در آثارش نمود پیدا کرده است؛ زیرا بخش بزرگی از آثارش به قالب هجو اختصاص دارد (الضیف، ۱۴۲۸: ۵۹۸) که خود برخاسته از روحیه پرخاشگرانه اوست. با توجه به این ویژگی‌های شخصیتی، طبیعی است که خوارزمی بیشتر اوقات مشغول درگیری با اقشار مختلف جامعه باشد و در پایان نیز این درگیری‌ها به زیان او پایان پذیرد.

از سوی دیگر، پس از این که بدیع الزمان به چند شهر سفر نمود (السمعانی، ۱۳۸۵: ۶۵۰/۵) در این اندیشه بود تا مکانی برای اقامت دائمی خود انتخاب کند که در آنجا صاحب شهرت شود و به منافع اقتصادی مطلوب نیز دست یابد، به همین دلیل نیشابور را مکان مناسبی برای رسیدن به اهداف خود یافت و همواره در این فکر بود که راهی بیابد تا بتواند به وسیله آن برای همیشه در آنجا ماندگار شود. بنابراین تنها راه برای رسیدن به این هدف را در نامه نگاری با خوارزمی و نرم کردن دل او با هر نوع نیرنگ و تظاهر دید؛ اما خوارزمی از مدتی قبل در آنجا رحل اقامت افکنده بود و به جاه و مقامی رسیده بود و رؤیاهایش را به واقعیت پیوند داده بود. البته لازم به ذکر است که ماندگاری خوارزمی در نیشابور به دلیل علاقه اش به آن شهر نیز بود و نیشابور برای او فقط وسیله ای برای دست یابی به اهداف مادی نبود بلکه این علاقه و الفت بدین شهر در آثارش نیز نمود پیدا کرد (الخوارزمی، ۱۳۱۲: ۴۳) و از سوی دیگر به این سبب بود که نیشابور فواید مادی و معنوی دیگری هم داشت، از آن جمله این که از جانب رئیس آنجا صاحب مال و منال می شد و همچنین در آنجا از جانب خاندان میکالی کسب فیض می کرد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۰۶/۴-۲۰۷) و با توجه به ارادت قلبی به آن ها دوست نداشت که اگر برایش در نیشابور شرایط اقامتی بی دردسر فراهم آید آنجا را ترک کند؛ به همین دلیل بر اقامت در آنجا اصرار ورزید. این در حالی است که وی دیگر نیازی نداشت که مجلس ادبی گرد آورد و با کسی جدل کند و در آنجا برای کسب شهرت به دنبال چیره شدن بر خصم باشد. البته لازم به ذکر است که بر خوارزمی گران می آمد که شخصی همچون بدیع الزمان که هنوز به دلیل جوانی تا کسب شهرت مسافت ها فاصله دارد به خود این اجازه را دهد تا با عالم نیشابور مباحثه کند، چه رسد به این که فکر غلبه بر او را در ذهن خود پیوراند.

خوارزمی شخصی حکیم و مجرب به شمار می آمد. سفرهای فراوان او به سرزمین های مختلف (همان: ۲۰۴/۴-۲۰۷) او را شخصی دنیا دیده ساخته بود و آشنایی با آداب و رسوم ملت های مختلف بر معلومات او روزبه روز می افزود و همچنین طول عمر او نیز سبب افزایش تجربه ها و معلوماتش گشته بود. وقتی همه این موارد را کنار هم می گذاریم به این نتیجه

می‌رسیم که قاعدتاً فردی با این وضعیّت و موقعیّت، به هیچ‌گاه نباید به دنبال آن باشد که خود را در جدل‌های ادبی‌ای که چیزی جز ناسزا و دشنام در آن یافت نمی‌شود قرار دهد و آن هم در مقابل جوانی بی‌تجربه قرار گیرد که از همه نظر با او ناهمگون است. به گواه تاریخ، خوارزمی با گذر زمان هر چه قدر که پا به سن می‌گذاشت سایهٔ فضلش بر دیگران گسترده‌تر می‌گشت (همان: ۲۰۸/۴)؛ لذا از چنین شخصی بسیار بعید است که برای نیل به اهداف مادی تواضع را بر یک سو نهد و با دیگری جدل کند. این در حالی است که بدیع‌الزمان به تازگی با دنیای ادب آشنا شده و چند صباحی بیش نبود که پای در عرصهٔ علم و ادب نهاده بود. وی چون جوان بود و سرشار از غرور، به خویشتن جرأت می‌دهد تا پا به عرصهٔ مبارزهٔ ادبی با خوارزمی بنهد. ممکن است این نکته به ذهن برسد که چون هر دوی این افراد در آثارشان فخرفروشی می‌کردند (الثعالبی: ۲۱۳/۴-۲۳۰؛ الهمدانی: ۱۰۲) مغرور هستند و نمی‌توان تنها بدیع‌الزمان را مقصّر و متکبر تلقی کرد. پاسخ ما در رد این انگاره این است که درست است که در اشعار خوارزمی فخریات فراوانی دیده می‌شود ولی اکثر این فخریه‌سرایانها مربوط به قبل از مناظرات او با بدیع‌الزمان است (الثعالبی: ۲۱۷/۴). و همچنین در آن زمان او ادیبی بود نام‌آور، پس باید که جانب ادب را می‌گرفت و مانع نفوذ غرور و تکبر در وجود خود می‌شد؛ از سوی دیگر اکثر فخریات بدیع‌الزمان بعد از مناظرات او با خوارزمی نگاشته شد. او که تا قبل از این واقعه چندان اثری از خود بر جای ننهاده بود هنوز آثار منثور و یا منظوم وی به مقدار قابل ملاحظه‌ای نرسیده بود و اگر هم چیزی به رشتهٔ تحریر آورده بود تنها ستایش‌هایی دربارهٔ دوستان و بزرگان بود (الهمدانی: ۵۶ و ۳۸). با همهٔ این تفصیلات فخریه‌سرای بدیع‌الزمان که به طور حتم ریشه در غرور و خودبرتربینی او دارد بعد از ورود او به نیشابور نگاشته شد.

از آن چه تاکنون دربارهٔ زمینه ذاتی مؤثر در پیدایش مناظرات میان خوارزمی و همدانی گفته شد می‌توان دریافت که دو طرف مناظره از لحاظ ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری در دو نقطه مخالف روحی-روانی در برابر یکدیگر قرار داشتند که این امر تأثیر به‌سزایی در بروز مناظرات میان آن دو داشت.

۳-۲-۲. زمینه مذهبی

نیشابور در آن دوران دارای دو جریان مذهبی مهم یعنی حنفی و شافعی بود و پیروان هر دو به موازات یکدیگر و با آزادی کامل به فعالیت‌های دینی مشغول بودند (فروزانی، ۱۳۸۱: ۱۷۲). در آن هنگام و تحت آن شرایط، مذهب شیعه که مدت زیادی تحت فشار اهل سنت نتوانسته بود به آزادی فعالیت کند، در آن جا توان رشد و بالندگی یافت. به قدرت رسیدن آل بویه در همسایگی نیشابور و تسلط ایشان بر بغداد، مرکز خلافت اسلام، عامل مهم رشد این مذهب در نیشابور بود (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۲۳). از دیگر سو، رواج آزادی اندیشه در عهد سامانیان سبب شد تا بر تعداد شیعیان نیشابور افزوده گردد (فرای، ۱۳۷۲: ۱۶۹/۴). این امر در تقویت روحیه و اعتماد به نفس آنان در بیان عقایدشان سخت مؤثر افتاد. شیعیان آن جا به پشتوانه حکومت توانمند غرب، مخصوصاً در ایام سامانیان که به جهت حسن هم‌جواری و برخی ملاحظات سیاسی مراعات حال شیعیان را می‌نمودند، از آزادی کامل مذهبی برخوردار بودند «سیاستمداران آن عهد هر چند که از مذهب سنت و جماعت حمایت می‌کردند؛ ولی با شیعیان هم تا حدودی به ملایمت و صلح رفتار می‌کردند و مانع فعالیت‌های دینی و اجتماعی آن گروه که زبانی را متوجه ارکان حکومت ایشان نمی‌ساخت نمی‌شدند» (فروزانی، ۱۳۸۱: ۱۷۲-۱۷۴). و به همین دلیل است که خوارزمی حاضر به تحمل خرده‌گیری بر عقایدش نمی‌شد و هرگاه به خشم می‌آمد بدون هیچ واهمه‌ای با صراحت بر اعتقادات مذهب مخالف خود می‌تاخت و گاهی نیز جرأت می‌کرد زبان به هجو صحابه بگشاید که چنین مسئله‌ای برای معتقدان اهل سنت و خصوصاً متعصبان این قشر مذهبی امری غیر قابل بخشش و ناگوار بود (الصفدی، ۱۴۱۱: ۱۹۴/۳).

او در آن شرایط با این صراحت خشم خود را بر مذهب غالب اظهار می‌کرد و به یاری استعداد خدادادی و توانایی به‌کارگیری الفاظ و اصطلاحات زیبا و قانع‌کننده در جدل‌های مذهبی به موفقیت دست می‌یافت و به راحتی می‌وانست بر اعتقادات و مبانی مذهبی و عقیدتی عامه بتازد و مقدسات آنان را زیر سؤال ببرد و در مقابل با زبان شعر و به کمک تشبیهات و استعارات و کنایات و نحو مستحکم کلامش در توجیه و تثبیت عقاید ذهنی‌اش

موفق گردد. چنین امری ناراحتی افراد زیادی را به دنبال داشت و بر تعداد مخالفان وی می‌افزود، عده زیادی که از نظر علمی و ادبی و قوه بیان نسبت به خوارزمی ضعیف بودند همچون ماری زخم خورده مترصد فرصتی بودند تا کاری کنند که او زبان در کام کشد و دست از یکه‌تازی بردارد. از دیگر سو خوارزمی که در میان انبوهی عالم، فقیه، قاضی و محدث سنی مذهب زندگی می‌کرد مورد ستیز آن‌ها قرار گرفت؛ زیرا که در آن عهد درگیری‌های مذهبی در میان مردم شیوع پیدا کرده بود (ابن‌الثیر، ۱۳۴۸: ۳۱۵/۶) و این مناقشات از صراحت لهجه و آزادی بیان شگفتی برخوردار بود؛ لذا در چنین شرایطی مخالف بودن مذهب و اعتقاد طرفین مناظره از یک سو و تعصبات مذهبی و صراحت لهجه آنان زمینه مهمی برای عمیق‌تر شدن مخالفت‌ها و درگیری‌های لفظی طرفین بود که به مناظره مورد بحث ما انجامید.

۳-۲-۳. زمینه علمی

زمانی که خوارزمی و بدیع‌الزمان به مناظره پرداختند دوره غروب خورشید خلافت بغداد و پیدایش حکومت‌های مستقل در غرب و شرق عالم اسلامی بود و این امر باعث شدت گرفتن رقابت‌های سیاسی و علمی و ادبی گردید (الضیف، ۱۴۲۷: ۵۶۶) و بدین صورت بود که زبان و ادب عربی از عوامل اصلی رقابت میان سردمداران حکومت‌های وقت گشت. با پیدایش چنین جوی تعداد دانشمندان و ادیبان روزبه‌روز رو به فزونی نهاد و مجالس علم و ادب هر یک از آن‌ها مملوء از دانش‌دوستان بود (امین، ۱۹۵۶: ۴۸). خوارزمی که با تثبیت موقعیت خویش در نیشابور توانست شهرت خوبی کسب کند و به جاه و مقامی برسد، به نحو چشمگیری گوی برتری را از اقران و همتایان خویش ربود و یکه‌تاز میدان علم و ادب و فرهنگ گشت. او که هم فقیه بود و هم شاعر و هم نویسنده بود توانست شهسوار میدان علم و ادب نیشابور گردد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۲۱/۴). در چنین شرایطی که هرکس برای رسیدن به مقصود خویش تلاش می‌کرد رقابت‌هایی منفی نیز بین طالبان علم و ادب و جاه و مقام شروع به تجلی نمود. کسانی که در این میدان تاخت و تاز عقب می‌ماندند و سرخورده می‌شدند در پی آن می‌شدند تا شرایطی را فراهم آورند که کبر و غرور خوارزمی را در هم شکنند و او را از عرش به فرش بکشند و به این ترتیب آرامش درونی یابند. از دیگر سو خوارزمی همچون

دیگر دانشمندان هم عصرش مشغول تعلیم نوآموزان و شیفتگان علم و دانش بود و شاگردان زیادی داشت (همان: ۲۴۰/۴) به طوری که هر کدام از آنها از سرزمین‌های مختلف برای کسب فیض از محضر استاد شرفیاب شدند و بسیار علاقه‌مند بودند تا از مجلس او استفاده کنند (همان: ۲۴۱/۴).

با توجه به توضیحاتی که داده شد خوارزمی که مدت‌ها در نیشابور گوی سبقت از دیگر دانشمندان ربوده بود و جایگاه علمی و ادبی او بسیار از آنها بالاتر بود، یگانه‌تازی و میدان‌داری او جمعی را ناراحت کرد. اکنون مسأله دیگری نیز بدان اضافه شد و آن تعداد و تکثر طرفداران و شاگردان خوارزمی بود. این شور و هیجان در کسب علم از جانب شاگردان خوارزمی (همان: ۲۰۷/۴-۲۰۸) دیگر دانشمندان را به حسادت واداشت به طوری که در فکر این بودند که مجالس او را بر هم زنند و بازار کار وی را کساد کنند یا برنامه‌ای را ترتیب دهند که دیگر خوارزمی توان تدریس نداشته باشد و کسی برای کسب دانش دور او گرد نیاید. لذا تدبیری اندیشیدند تا فردی با استعداد همچون بدیع‌الزمان که در سرش باد جوانی و هوای پیشرفت و کسب شهرت است را جلو بیندازند و مناظره‌ای ترتیب دهند که به شخصیت، مذهب، میزان علم و دانش، و جاهت و جایگاه اجتماعی خوارزمی اهانت شود و اگر خوارزمی نیز با به‌کارگیری الفاظ رکیک و هجوهای زننده خود را با یک جوان خام و بی‌تجربه هم‌چنگ ببیند، تا حد همان جوان تنزل پیدا کند و در نظر عام حقیر و ناچیز جلوه کند. لذا این برتری علمی و ادبی و جایگاه خوارزمی در نیشابور و بروز حسادت‌ها و کینه‌توزی‌ها بر سر قدرت و موقعیت، زمینه پنهان اما بسیار مهم بروز چنین مناظره‌ای بود.

۳-۲-۴. زمینه سیاسی

بعد از آنکه خلافت بغداد رو به افول نهاد و حکومت‌های مستقل در اطراف تشکیل شد پیوند بسیار محکمی میان زبان عربی و امور سیاسی برقرار شد، به نحوی که این زبان از حوزه دین و اعتقاد پا فراتر نهاد و چهره‌ای سیاسی به خود گرفت و از عوامل اصلی رقابت میان سرمداران حکومت‌های وقت گشت (عطوی، ۱۹۸۸: ۹۳). با توجه به افزایش ولایت‌ها تعداد شاعران و نویسندگان نیز رو به فزونی نهاد و هریک در تلاش بودند که خود را به درباری

برسانند و در آن جا صاحب موقعیت گردند (طیاره، ۲۰۰۵: ۳). حمایت همه جانبه فرمانروایان این ولایت‌ها از اهل علم و ادب خود بر رونق زبان عربی افزود. خوارزمی بعد از این‌که سرزمین‌های مختلفی را تجربه کرد و مدتی در دربار والیان آن‌جا خدمت کرد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۰۵/۴-۲۰۸) نیشابور را بهترین جا برای اقامت دانست و در آن‌جا در پی کسب شهرت گشت. نیشابور در آن عهد تحت فرمانروایی سامانیان بود و این امر او را آزار می‌داد؛ زیرا که او چندان دل خوشی از آن‌ها نداشت و از همان ابتدا با سامانیان از لحاظ مذهبی و اعتقادی مخالف بود و چون بر مذهب خویش تعصب داشت، مخالفان مذهبش را مورد دشنام قرار می‌داد و همچنین بعد از آن‌که ابوالحسن عُتبی، وزیر سامانیان، که به حق از خوارزمی به خشم آمده بود، تاش‌حاجب، حاکم وقت نیشابور، را مأمور کرد تا اموال او را توقیف کند (الصفدی، ۱۴۱۱: ۱۹۵/۳-۱۹۶) خوارزمی بسیار اندوهگین و غم‌زده شد و سامانیان را سبب اندوه خود می‌دانست بدین صورت بود که در وصف آن‌ها قلم خویش را با ناملایمتی بر کاغذ نهاد و آن‌ها را مورد سرزنش و ملامت قرار داد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۳۴/۴-۲۳۵). خوارزمی بر اعتقادات مذهبی اهل سنت هجوم می‌برد و چون حاکمان سامانی اهل سنت بودند، خشم آن‌ها دو چندان شد و بدین صورت درگیری‌های مذهبی خوارزمی با درگیری‌های سیاسی او عجین شد و برای او که در نیشابور نسبت به اهل سنت در اقلیت بود، بسیار خطرناک شد. بنابراین سردمداران حکومتی آن‌گاه که مشاهده کردند شخصی که از لحاظ مقام و منصب حکومتی از آن‌ها بسیار پایین‌تر است بر آن‌ها خرده می‌گیرد و عقایدشان را به باد سخره می‌گیرد و حتی دشنامشان می‌دهد، در فکر فرو رفتند تا راه‌حلی بیابند که بتوانند به وسیله آن جلوی تندروی‌های او را بگیرند و نیشابور را قطع کنند.

با توجه به تمامی آن چه پیش از این شرح دادیم سرانجام جمعی از علما، فقها، بزرگان و رجال سیاسی دور هم گرد آمدند و هم‌فکری کردند تا برنامه‌ای بریزند که بتوانند به وسیله آن ناراحتی‌های گذشته خود را که خوارزمی بر دل و جان آنان حک کرده بود به خوشحالی مبدل کنند و آن‌گاه که دیدند که بدیع‌الزمان نیز قصد ورود به نیشابور دارد و بر اقامت کنار خوارزمی

اصرار دارد، او را بهترین گزینه برای درگیری و خُرد کردن خوارزمی دانستند و چنین شد که داستان مناظرات میان آن دو را رقم زدند.

۳-۳. شروع مناظره

بدیع‌الزمان در سال ۳۸۲ق وارد نیشابور شد (الثعالبی، ۱۳۷۷: ۲۵۷/۴) و علت ورود او به آن‌جا بنا بر گفته و اظهار نظر خود وی کسب فیض از محضر استاد بیان شده بود (الإفندی، ۱۸۹۰: ۱۲۸-۱۲۹) در حالی که علت اصلی این امر، محقق شدن اهداف حسودان، بدخواهان و معاندان خوارزمی بود. همان‌طور که پیش از این گفته شد نیشابور در آن زمان از مهمترین مراکز علمی قلمرو سامانیان به شمار می‌رفت، بنابراین معاندان خوارزمی آن‌جا را بهترین مکان برای مناظره بین وی و بدیع‌الزمان یافتند؛ زیرا که خوارزمی در آن‌جا حضور داشت و اگر در جایی دیگر مناظره تشکیل می‌شد شاید او به آن‌جا نمی‌آمد و همچنین نیشابور مهد علم و ادب بود و به همین دلیل این مجلس را به نام محفل ادبی نام‌گذاری کردند تا که دانش‌دوستان برای تماشای آن جمع گردند. علاوه بر این محیطی که مجلس در آن برگزار می‌شد، محیطی بود که تعداد اهل سنت بیشتر از شیعه بود. آن‌ها بسیار با نفوذتر از شیعیان بودند و ارکان حکومتی آن‌جا را در دست داشتند، بنابراین چگونگی برپایی مناظره و تعیین مکان آن و حتی اتفاقات درون آن مغرضانه و با برنامه‌ریزی‌های قبلی انجام پذیرفت. از سوی دیگر حریف خوارزمی در مناظره، شخصی غیر از خود این افراد بود که حتی اهل نیشابور هم نبود. در این صورت اگر در این مباحثات خوارزمی پیروز شود هیچ اتفاق خاصی در جهت ترقی خوارزمی نمی‌افتد و مردم خواهند گفت که عالم نیشابور بر جوانی ناپخته غلبه کرد و بدین شکل این افراد به طور مستقیم و مثل همیشه از او شکست نمی‌خوردند، بلکه جوانی بیگانه را سپر بلای خود می‌کردند و همچنین، زبانی برای آن جوان حاصل نمی‌شود زیرا که او جوان است و ناپخته و مقابل او عالمی است با تجربه. و اگر بدیع‌الزمان پیروز میدان شود آن‌ها به خواسته‌های دیرینه خود دست می‌یابند و بدین شکل خوارزمی خوار و زبون می‌گردد و از عرش به فرش فرو می‌افتد.

بدین سان مناظرات طی دو جلسه در خانه بزرگان نیشابور و در حضور جمعی کثیر از علما، ادبا، فقیهان و قاضیان برجسته برگزار شد و با نقشه از قبل طراحی شده و تحریک

بدیع الزمان، این مناظرات در ظاهر با پیروزی بدیع الزمان و حامیان وی به پایان رسید. این امر که مردم عامه آن روزگار از قضایای نهفته و زوایای پنهان مناظرات باخبر نبودند چندان نگران کننده نیست؛ اما متأسفانه اکثر ناقدان ادب نیز دیدگاهی همچون عوام داشتند و بدون این که شرایط و آداب مناظره را بسنجند و در جستجوی عوامل آن باشند، با کمال بی انصافی بر پیروزی بدیع الزمان رأی دادند و خوارزمی را مورد بی مهری شدید قرار دادند (الضیف. ۱۴۲۸: ۶۶۷؛ الفاخوری. ۱۳۸۱: ۵۳۸ و...). این در حالی است که ثعالبی که از یک سو شاگرد خوارزمی و از دیگر سو دوست بدیع الزمان بود نظری دیگر دارد، طبق نظر او این مناظره پیروز و مغلوب نداشت؛ زیرا برخی از حاضرین آن جا بر برتری خوارزمی و برخی دیگر بر شکست او اذعان داشتند (الثعالبی: ۲۵۸/۴). البته این رأی از یک سو زاده روحیه محتاط وی است که هم رعایت حال استاد خود را کرد و هم خاطر دوست خود را مکدر نساخت و بدین صورت هیچ رأی قاطعی در این باره صادر نکرد، و از دیگر سو کم بودن سن او در آن زمان و سفر به بخارا در بحبوحه مناظرات، به وی اجازه حضور در محضر ادیبان بزرگ را نداد (حسینی. ۱۳۸۲: ۲۹۹).

اینچنین شد که این مناظره بازتابی شگرف در صحنه ادب برجای نهاد و اذهان مردم را به سوی خود جلب کرد و دو اثر کاملاً متفاوت از خود باقی گذاشت، اثر مثبت آن که از یک سو باعث اضافه شدن چند بیت شعر و چند سطر نثر در گنجینه ادب عربی بود و از دیگر سو نتایج آن سبب خوشحالی حسودان کین به دل گشت به طوری که آن را به فال نیک گرفتند و برای همیشه از آن به نیکی یاد کردند و اتفاقاتی را که به زیان آن ها بود برای همیشه از سربرگ تاریخ حذف کردند، و اثر منفی مناظره که تنها بر خوارزمی نمودار شد و خاطرش را مکدر ساخت و صفا و رونق را از زندگی او ربود و او را خانه نشین کرد و دیری نپایید که به مرگ وی منجر شد (الثعالبی: ۲۵۸/۴). بدیع الزمان که از پیامدهای مناظره خشنود بود با شنیدن خبر مرگ خوارزمی فرصت را غنیمت شمرد و شادمانی خود را نسبت به مرگ او چنین ابراز داشت (الهمدانی، ۱۳۲۱: ۴۵):

حَنَائِيكَ مِنْ نَفْسٍ خَافَتْ وَ لَبِيكَ عَنْ كَمَدٍ ثَابَتْ
أَبَانِكُمْ أَسْمَعُ وَ قُلُّ كَيْفَ دَا وَ لَسْتُ بِمَسْمَعِهِ الصَّامِتِ

تَحَمَّلْتُ فَيْكَ مِنَ الْحُزْنِ مَا تَحَمَّلَهُ ابْنُكَ مِنْ صَامِتٍ

«بر این نفست که به انتها رسیده، پیوسته رحم می‌کنم و به خاطر این اندوه پایدارم، تو را پاسخ می‌گویم. ای ابوبکر بشنو و بگو چگونه شنیدن برایم ممکن است، در حالی که من گوش‌های انسان ساکت نیستم. من در مرگ تو آن قدر بار اندوه بر دوش کشیدم که فرزندت طلا و نقره بر دوش کشید».

نتیجه

از مجموع آن چه در این گفتار بیان شد، از مهم‌ترین اسباب پیدایش مناظرات میان خوارزمی و بدیع‌الزمان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. عوامل ذاتی بروز این مناظره عبارتند از: شیوع بی‌بندوباری‌های اخلاقی همچون فحش، ناسزا، توهین و پرخاشگری در نیشابور؛ صراحت لهجه خوارزمی در بیان اوضاع نابسامان اجتماعی و زخم زبان زدن به عاملان این ناهمگونی‌ها، هجوگویی شدید و تند خوارزمی نسبت به همه طبقات اجتماعی نابهنجار به خصوص طبقه اشراف و ولی‌نعمتان آن‌ها، تمسخر والیان و وزیرانی که خوارزمی از دربار آن‌ها دست خالی برمی‌گشت، اصرار و پافشاری زیاد خوارزمی برای رسیدن به هدف خویش، پرخاشگری خوارزمی و عکس‌العمل‌های تند در برابر هرگونه ناملازمات، تلاش بدیع‌الزمان برای اقامت در نیشابور و کسب شهرت در آن جا، گستاخی بدیع‌الزمان نسبت به دشنام به ادیبی فرتوت؛ خام‌تجربگی و غرور بدیع‌الزمان، و تحریک بدیع‌الزمان توسط معاندان خوارزمی.

۲. اختلافات عقیدتی-مذهبی در مورد این دو ادیب و رفتار بی‌پروایانه خوارزمی در هجو بزرگان سنی و حمله به عقاید مذهبی آنان، باعث تشدید زمینه مذهبی این مناظرات گشت.

۳. جایگاه علمی والای خوارزمی و افزایش روزافزون تعداد شاگردان وی در کنار عدم شهرت بدیع‌الزمان در حوزه علم و ادب -به خاطر سن کم- و تلاش برای دستیابی به مدارج بالا توسط او، تأثیر به‌سزایی در زمینه علمی پیدایش این مناظرات داشت.

۴. درگیری خوارزمی با رجال سیاسی و هجو آن‌ها توسط او و همچنین حسادت ایشان نسبت به وی، زمینه سیاسی مناظرات را تقویت کرد.

۵. برگزاری مباحثه میان جوان مغرور تازه به دوران رسیده و شخصی کهن سال و همچنین انتخاب نیشابور برای مناظره و برگزاری آن در خانه بزرگان آن جا و دعوت اکثر بزرگان برای تماشای مبارزه و سوق دادن مباحثات در همان جهت نقطه ضعف خوارزمی، یعنی ضعف حافظه و فراموشی و همچنین برپایی آن بر اساس بدیهه سرایی، همه بیانگر عمدی بودن تشکیل مناظرات است.

با در کنار هم قرار دادن علل و عوامل ظاهری و باطنی و اهداف و اغراض دو طرف مناظره و سیاست‌های پشت پرده این دسیسه می‌توان دریافت که در این مجادله ادبی اگر چه در ظاهر خوارزمی را مفتضح نمودند و با وجود علم و دانش بی نظیرش او را به خاک سیاه نشانند؛ ولی در واقع او قهرمان حقیقی این میدان بود و این حق‌کشی‌های مقطعی و مصلحت‌آلود چیزی نیست که تاریخ آن را به فراموشی بسپارد و از منظر قضاوت آیندگان هرگز پاک نخواهد شد.

کتابنامه

الف) منابع عربی

- ابن الأثیر. (۱۴۰۷ق). *الکامل فی التاریخ*. ط ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان، أحمد بن محمد. (۱۹۷۷م). *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*. تحقیق: عباس، إحسان. ط ۳. بیروت: دارصادر.
- أبوالفداء. (۱۹۵۶م). *المختصر فی أخبار البشر*. ط ۱. بیروت: دارالفکر.
- الإفندی، إبراهیم. (۱۸۹۰م). *کشف المعانی و البیان عن رسائل بدیع الزمان*. القاهره: معارف الولاية.
- امین، أحمد. (۱۹۵۶م). *ظهر الإسلام*. ط ۴. القاهره: مطبعه خلف.
- التوحیدی، أبوحیان. (۱۹۶۵م). *أخلاق الوزیرین*. تحقیق: الطنجی، محمد بن تاویت. ط ۳. دمشق: المجمع العلمی العربی.
- الثعالبی، أبو منصور. (۱۳۷۷ق). *یتیمه الدهرفی محاسن أهل العصر*. تحقیق: عبدالحمید، محمد محیی الدین. القاهره: دارإحیاء.
- الجاحظ، أبو عثمان. (۱۹۶۴م). *الرسائل*. تحقیق: هارون، عبدالسلام. ط ۱. القاهره: مکتبه الخانجی.

- الحموی، یاقوت. (۱۳۵۷ق). معجم الأدباء. القاهرة: دارالمأمون.
- _____ . (۱۹۰۶م). معجم البلدان. ط ۱. مصر: السعاده.
- الخوارزمی، ابوبکر. (۱۳۱۲ق). الرسائل. ط ۲. القاهرة: المطبعه العثمانیه.
- الرازی، ابن مسکویه. (۲۰۰۱م). تجارب الأمم. ط ۱. طهران: سروش.
- زرکوب، منصوره. (۱۳۸۳ش). المدح فی شعر المتنبی ومیزاته. فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء. س ۱۴. ع ۵۲. صص ۷۷-۱۰۹.
- السمعانی، محمد بن منصور. (۱۳۸۵ق). الأنساب. ط ۱. حیدرآباد: دائره المعارف العثمانیه.
- السیوطی، جلال الدین. (۱۹۶۴م). بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین والنحاه. ط ۱. القاهرة: مطبعه عیسی الحلبي.
- الشافعی، ابن قاضی. (۱۹۵۴م). طبقات النحاه و اللغویین. تحقیق: غیاض، محسن. ط ۱. بغداد: طبع النعمان.
- الصفدی، صلاح الدین. (۱۴۱۱ق). الوافی بالوفیات. تصحیح: س. دیدرنیغ. القاهرة: دارالنثر.
- الضیف، شوقی. (۱۴۲۸ق). عصر الدول و الإمارات (الجزیره العربیه، العراق، ایران). ط ۲. قم: ذوی القربی.
- _____ . (۱۴۲۷ق). العصر العباسی الأول. ط ۳. قم: ذوی القربی.
- الطبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۶م). تاریخ الرسل و الملوک. تحقیق: ابراهیم، محمد ابوالفضل. ط ۳. بیوت: دار إحياء التراث العربی.
- طیاره، محمد أحمد. (۲۰۰۵م). أبو العبر نقیب الحمقى فی البلاط العباسی. مجله ریاض البومیه. ع ۱۳۱۶۷. دمشق.
- العبادی، أحمد مختار. (۲۰۰۶م). فی التأریخ العباسی و الفاطمی. ط ۱. بیروت: دارالنهضة العربیه.
- عبود، مارون. (۱۹۵۴م). بدیع الزمان الهمدانی. ط ۳. مصر: دارالمعارف.
- عطوی، علی نجیب. (۱۹۹۳م). الشعر فی العصر العباسی. ط ۲. بیروت: مؤسسه عزالدین.
- الهمدانی، بدیع الزمان. (۱۳۲۱ق). دیوان. تحقیق: جمعه عبدالغنی. ط ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ب) منابع فارسی

- اشپولر، برتولد. (۱۳۷۷ش). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه: فلاطوری، جواد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهمنیار، احمد. (۱۳۴۴ش). **صاحب بن عباد** (شرح حال و آثار). به کوشش: باستانی، محمد ابراهیم. چ ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۱ش). **جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام**. چ ۲. قم: انصاریان.
- حسینی، محمد باقر. (۱۳۸۲ه.ش). **جاحظ نیشابور**. چ ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فرای، ن. (۱۳۷۲ش). **تاریخ ایران**. ترجمه: انوشه، حسن. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- فروزانی، ابوالقاسم. (۱۳۸۱ش). **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان**. چ ۵. تهران: سمت.
- فقیهی، علی اصغر. (۱۳۶۵ه.ش). **آل بویه و اوضاع زمان ایشان**. چ ۳. ایران: صبا.
- نیکلسون، رینولد. (۱۳۸۰ش). **تاریخ ادبیات عرب**. ترجمه: کیوانی، کیوان دخت. چ ۲. تهران: ویستار.